

# گلپهار، فرزند زمین

## نگاهی به آثار امیرحسین فردی

○ سیدعلی کاشفی خوانساری

و بره به صلح و صفا در کنار هم می‌زیند و برخی دیگر که معلودتر و متاخراند، تصویری خشک و خشن از محرومیت‌ها ارائه می‌کنند. علی‌اشرف درویشیان، در قصه‌هایش از جمله در داستان‌های «گازولک» و «هناو» در مجموعه «از این ولایت» تلخ‌ترین چهره ممکن را از روستا و زندگی کودکان روستایی ارائه می‌دهد و یامنیرو روانی‌پور، در داستان «شب بلند» از مجموعه «کنیزو».

پس از انقلاب، گونه‌های دیگر از قصه‌های روستایی در ادبیات کودک ایران جلوه‌گر شد که به آن می‌توان «ادبیات روستایی واقع‌گرا» گفت. ویژگی این داستان‌ها رعایت نسبت محسنات و مشکلات روستاست. اگر از زیبایی و آرامش روستا صحبت می‌شود، کمبود امکانات به فراموشی سپرده نمی‌شود و اگر مادر بزرگ یا پیرمرد مهربانی در داستان حاضر است، ارباب، کدخدا و یاپیله‌وران طماع و فریبکار نیز هستند. روستا در داستان‌های جمفر ابراهیمی و یایرامی و پاشاک اینگونه‌است و مدعای ایشان ارائه تصویری واقعی از روستاست.

آنچه این نوشته می‌خواهد در پی پاسخ آن برآید، این است که در این میان جایگاه داستان‌های «امیرحسین فردی» کجاست؟ از ۱۲ کتاب تالیفی «فردی» برای کودکان و نوجوانان ۸ کتاب یعنی دو سوم آن روستایی‌اند. مضافاً اینکه ۳ داستان از داستان‌های کتاب «روزی که تو آمدی» نیز در روستا می‌گذرد. نویسنده بر این باور است که داستان‌های روستایی فردی، به ویژه آنانی که برای کودکان نوشته شده‌اند رانمی‌توان در هیچ یک از گونه‌های فوق‌الذکر جا داد. فردی به گونه‌ای جدید از ادبیات روستایی در قصه‌های کودکان دست یافته که با سایر آثار موجود متفاوت است.

**ویژگی‌های داستان‌های روستایی امیرحسین فردی**  
در ادامه ابتدا به برخی از این ویژگی‌ها به صورت مجزا اشاره خواهد شد و در آخر به ارائه تعریف و تصویر کلی قصه‌های روستایی «فردی» برای کودکان می‌کوشیم. برخی از ویژگی‌های این داستان‌ها که کمتر در آثار دیگران تا این حد وضوح داشته‌اند، عبارتند از:

۱. حضور پررنگ و مثبت دختران: اکثر قهرمانان داستان‌های روستایی فردی دختران هستند. فردی سه کتاب

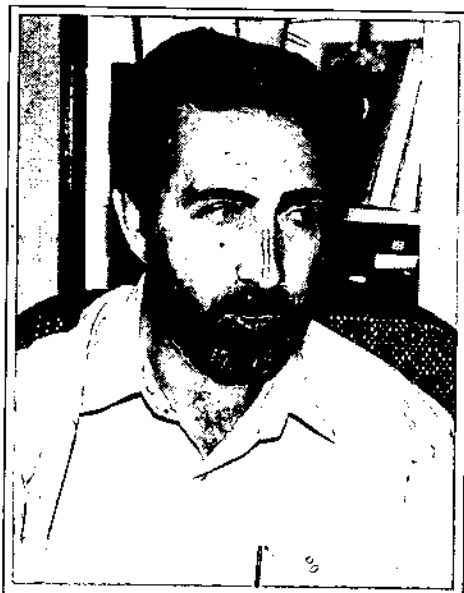


**فردی به گونه‌ای جدید از ادبیات روستایی در قصه‌های کودکان دست یافته که با سایر آثار موجود تفاوت دارد**

رویکردهای مختلف و متفاوتی نسبت به روستا، در تاریخ ادبیات ایران و جهان و ادبیات کودک، وجود داشته‌است. در قصه‌های عامیانه و افسانه‌ها، روستاها معمولاً تصویری کلی و نمونه‌وار دارند و به صورت خاص مورد بررسی قرار نمی‌گیرند. در این داستان‌ها، روستاها معمولاً خاستگاه و نقطه شروع سیر داستانی است؛ تا مثلاً پهلوانی سفر خویشتن‌شناسی خویش را آغاز کند، جوانی بر سر راه عبور کجاوه شاهزاده خانم به او دل‌بازد، فردی ساده‌لوح فریب شهرنشینان را بخورد و به‌سخره گرفته شود و یا جایی که حیوانات با مردم صحبت می‌کنند و حکایت‌های آموزنده می‌آفرینند.<sup>(۱)</sup> در ادبیات دوران کلاسیک اروپا، روستا نمونه‌ای از جهل، عقب‌ماندگی و تربیت نیافتگی بود. چرا که از آموزه‌ها و خصیصه‌های تفکر نئوکلاسیک همچون عقل‌محوری، نظم، طبقه‌بندی، ترتیب و قانون، ابزار پیشرفته و علم و اشراقیت فاصله داشت.

ادبیات رمانتیک در تقابل با کلاسیسیسم، رویکردی افراطی و غیرواقعی به روستا داشت. رمانتیست‌های دوره اول، روستا را به عنوان مظهری از فطرت، پاک‌ی و دست‌ناخوردگی، قبله آمال خود می‌دانستند و تصویری زیبا، خیالی و آرام‌بخش از روستا و طبیعت ارائه می‌کردند. اینان احساس نوستالژیک نسبت به قرون وسطی و مشرق زمین داشتند و در اعتراض به مدرنیسم و عقل‌گرایی، سادگی، بومی‌گرایی و ناخودآگاهی را در روستا جلوه‌گر می‌دیدند. در آثار مکتب رمانتیسم، جوان روستایی برخاسته از دامان پاک طبیعت، حسی عاشقانه و زلال نسبت به معشوق خویش دارد و یا قهرمانان داستان در گریز از تمدن و آزارهایش، به پناهگاهی جنگلی و روستایی دور دست پناه می‌برند. اما در دوره رئالیسم و پس از آن ناتورالیسم، خصوصاً در ادبیات رئالیسم سوسیالیستی، تصویری جدید از روستا در آثار ادبی ارائه می‌شود. این بار روستا مظهر بی‌عدالتی، فقر، جهل، ظلم و بیماری‌است.

در ایران نیز این گونه‌ها کم و بیش مشهودند. برخی نویسندگان کودک و نوجوان، با اتکا به خاطرات کودکی و یا خسته از زندگی شهری تصویری زیبا و آرام از روستایی بی‌مکان و بی‌زمان ارائه می‌کنند که در آن گرمی



«یک مشت نقل رنگی» شخم‌زدن مزرعه گندم است. در «خسته نباشی گلپهار» نیز موضوع اصلی درو گندم‌هاست. «سیاه چمن» رامی‌توان «داستان زمین»<sup>(۲)</sup> نامید. و همچون «خاک‌خوب» پرل باک و «جاده تنباکو» نوشته آرسکین کالدول، «خوشه‌های خشم» جان اشتاین‌بک موضوع آن‌پیوستگی حیات انسانی و طبیعت است. شخصیت‌های منفی داستان کسانی هستند که خود را مالک طبیعت می‌دانند و بدون احترام به طبیعت با ماشین از روی شاخه گندم عبور می‌کنند. «آشیانه در مه» نیز کاملاً داستانی زیست محیطی است. در «افسانه اصلان» اصلان عاشق طبیعت است. نمونه کامل تکریم طبیعت، داستان «شاخه درخت سیب» است. هنگام کشتی گرفتن دو نوجوان، شاخه درخت سیب می‌شکند و آن دو بسیار ناراحت می‌شوند. پسرها شاخه جدا شده را در زمین می‌کارند و به آن آب می‌دهند و به نشانه دوستی خویش، بر نگهداری از آن عهد می‌بندند.

۶. جایگاه ویژه حیوانات در قصه‌ها: طبیعتا این مورد باید ذیل مورد قبل شرح داده می‌شد، اما به دلیل کثرت نمونه‌ها و اهمیت آن مورد جداگانه‌ای به آن اختصاص داده شد. حضور حیوانات در قصه‌های روستایی تا حدی بدیهی است، اما حیوانات در قصه‌های فردی جایگاهی فراتر از اموال روستاییان و موجودات حاشیهای دارند. کثرت ایشان، جایگاه محوری آنها در داستان‌ها و خاص بودن نگاه نویسنده به آنان، قصه‌های فردی را از دیگران متمایز می‌سازد.

در «سیاه چمن» حیوانات با کثرت و اهمیت خاصی در داستان حاضر شده‌اند؛ بره، بگ، اسب، مارمولک، کبوتر چاهی، کاکلی، شتر و... در این داستان زندگی انسان و حیوان پیوندی عینی و کامل دارند. خان مانع حضور گوسفندان در چراگاه سیاه‌چمن می‌شود و از آنجاکه حیات خانواده روستایی بسته به حیات گوسفندان است، گره داستان، یافتن چراگاهی برای گوسفندان می‌شود جست‌وجوی بی‌حاصل گله و چوپانان در بی‌چراگاه و صحنه از یاد رفتنی مرگ گوسفندان، از نقاط اوج و قوت داستان است. فصل هفتم این رمان، به خوبی پیوند زندگی انسان و حیوان را در دیدگاه فردی به‌نمایش می‌گذارد. صحنه‌ای که «مان داد» نوجوان داستان ناگزیر از سربریدن گوسفندانی است که در حال تلف شدن هستند، تردید، ناتوانی، اجبار و استیصال او، اوج برداشت تراژیک فردی از نتایج بی‌رحمی انسان‌نسیبت به طبیعت است. چهره منفی داستان از آنجا تابدان حد منفور می‌شود که طبیعت را ملک مطلق خود می‌خواهد و به سایر انسان‌ها و حیوانات به اندازه او در طبیعت سهم‌اند، رحم نمی‌کند.

در «آشیانه در مه» نیز به تعبیری شخصیت اصلی، آن جوجه قرقی است که شکور پس از شکار مادرش توسط پسر ارباب، از تلف شدن نجات می‌دهد. دل‌بستگی او به این جوجه که آن را «مونس» می‌نامد و سعی او در محافظت از این جوجه، عامل اصلی کشش در داستان است. در این داستان، علاوه بر شخصیت اصلی که همان جوجه قرقی است سارها، بگ‌ها، مارها، کلاغ‌ها، دارکوب‌ها و لک‌لک‌ها حضور دارند. علی‌رغم کوشش شکور، پسر ارباب دوباره به مونس دست می‌یابد و او را به شدت مجروح می‌کند. کوشش‌های شکور و مادرش هم برای بهبود او به جایی نمی‌رسد.

شامل ۵ داستان با حضور شخصیتی داستانی به‌نام گلپهار دارد که کودکی روستایی است. بدیهی است که این دختر، شخصیتی مثبت دارد. به علاوه، شخصیت اصلی کتاب «یک مشت نقل رنگی» نیز دختری با چهره مثبت است. در «آشیانه در مه» نیز گرچه شخصیت اصلی یک پسر است، اما خواهری به نام «ستاره» دارد که او نیز چهره‌ای مثبت دارد. دختران در قصه‌های روستایی فردی از جایگاه اجتماعی و خانوادگی مناسبی برخوردارند. مورد تبعیض و بی‌مهری قرار نمی‌گیرند و به‌طور کامل از محبت پدر و مادر و امکانات موجود برخوردارند.

در «آشیانه در مه» شکور و مادرش مدام مراعات ستاره را می‌کنند. گلپهار عزیز کرده پدر و مادر است، در «آن شب بارانی» پدر کاملاً مطیع اوست و در «گلپهار و گنجشک» پدر و مادر به جست‌وجوی او می‌آیند و پدر او را بر دوش می‌گذارد در «یک مشت نقل رنگی» نیز دختر عزیز است و پدر برایش هدیه می‌خرد. شخصیت اصلی داستان «یک دنیا پروانه» نیز دختر است. در این داستان‌ها هیچ کودکی تنبیه نمی‌شود و از پدر و مادرش نمی‌ترسد. نهایت عکس‌العمل پدر و مادر در برابر اشتباهات کودکان این است که آزرده می‌شوند. (برای مثال داستان ماتان)

۲. خانواده‌های کم‌اولاد: گلپهار، در هر پنج داستان، تنها فرزند خانواده است. خانواده داستان‌های «یک مشت نقل رنگی» و «یک دنیا پروانه» تک‌اولاد است. خانواده «آشیانه در مه» از یک دختر و یک پسر تشکیل شده و در قصه‌های «شاخه درخت سیب»، «ماتان»، «گوساله قربان» هیچ اشاره‌ای به خواهر و برادر داشتن قهرمانان داستان‌ها نشده است.

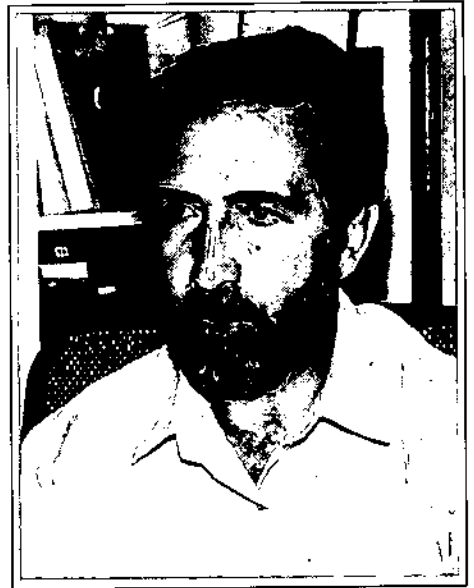
۳. بازگشت به روستا: در بسیاری از داستان‌های روستایی، افراد به اجبار در روستا مانده‌اند و هر لحظه را با آرزوی مهاجرت به شهر سر می‌کنند. اما در داستان‌های فردی اینگونه نیست. حضور در روستا از سرمیل و انتخاب است. برای مثال در «آشیانه در مه» خانواده قهرمان داستان در شهر زندگی می‌کنند اما مشتاقانه تابستان‌ها را به روستا باز می‌گردند؛ همین‌طور در داستان «شاخه درخت سیب». در این داستان‌ها روستاییان از عزت نفس برخوردارند. آنها نهدر برابر شهریان احساس حقارت می‌کنند و نه متعصبانه به آنان کینه دارند. برای نمونه در شاخه درخت سیب، نوجوان شهری و نوجوانان روستایی در موقعیتی برابر (از نظر تحلیل گفت‌مان) و در فضایی دوستانه و تفاهم‌آمیز با یکدیگر رقابت می‌کنند. (کشتی می‌گیرند)

۴. نقش پررنگ و برابر زنان: در داستان‌های فردی زنان روستایی، افرادی درجه دو، حاشیه‌ای، منقل و مظلوم نیستند. سر رشته تمام مسائل خانواده به زنان برمی‌گردد. در «آشیانه در مه» مادر در غیاب پدر که در شهر است، مدیر خانواده است. او به خوبی از عهده کارها بر می‌آید و با تعقل و تدبیر، در برابر کدخدا و ارباب، اوضاع را اداره می‌کند. در «یک مشت نقل رنگی» و در تمام قصه‌های گلپهار نیز مادر در موقعیتی احترام‌آمیز و تعیین‌کننده قرار دارد؛ همین‌طور «نه‌نه گل صبا» پیرزن تنهای روستایی در قصه‌های «خسته نباشی گلپهار» و «گلپهار مهربان».

۵. اصالت طبیعت و استشعار زیست محیطی: به‌طور کلی در تمام آثار فردی نوعی تقدیس و تکریم طبیعت موج می‌زند. در این داستان‌ها طبیعت از اصالت‌جویی‌های برخوردار است و زندگی انسان‌ها پیوند خورده با محیط زیست و مدیون آن است. موضوع اصلی و کشمکش داستانی در

**در ادبیات دوران کلاسیک اروپا، روستا نمونه‌ای از جهل و عقب‌ماندگی بود اما در ادبیات رمانتیک، روستا مظهری از فطرت، پاکی و دست‌ناخوردگی شمرده می‌شد**

**پس از انقلاب، گونه‌ای دیگر از قصه‌های روستایی در ادبیات کودک ایران جلوه‌گر شد که به آن می‌توان «ادبیات روستایی واقع‌گرا» گفت**



### «ادبیات توسعه»

مؤلفه‌هایی دارد که با مؤلفه‌های قصه‌های روستایی فردی، قرابت چشمگیری دارد

رابطه انسان و حیوان در قصه‌های فردی، فراتر از ادراک انجمن‌های حمایت از حیوانات در غرب است

اوج عاطفی داستان، صحنه‌ای است که نیمه شب، شکور و مادرش بر سر پرند نیمه جان نشسته‌اند. شکور به خود می‌پیچد و با خود می‌گوید شاید اگر او را در همان حال که جوجه‌ای چند روزه بود، در آشیانه باقی می‌گذاشت، زنده می‌ماند هر چند که باقی جوجه‌ها از گرسنگی مرده بودند. این گفتار نشانه میزان نگرانی فردی از دخالت انسان در طبیعت است. او بی‌مناک است که مبادا آنگاه که برای نجات محیط زیست و حیوانات نیز پا پیش می‌گذاریم، نادانسته به آن لطمه بزنیم شکور در پایان به این نتیجه می‌رسد که پرند نیمه‌جان را به آشیانه‌اش بازگرداند؛ شاید اینگونه زنده بماند و بالاقل خود شاهد مرگ مونسش نباشد. او می‌اندیشد «مونس» ترجیح می‌دهد در شبی تیره بر بلندای آشیانه‌اش جان دهد و نه در گوشه اتاقی دلتنگ.

فردی به مرگ این پرند، نمودی اسطوره‌ای داده که انسان را به یاد مرگ سرخ‌پوستان سالخورده در حالی که آرام و تنها بر کف قایقی کوچک، دل به بی‌انتهای دریای سپارند و یا مرگ ریش‌سپیدان و گیس‌سفیدان عشایر ایران که از ایل در حال کوچ جدا می‌شوند و در گوشه غاری چشم انتظار مرگ می‌نشینند و یا افسانه‌هایی که درباره مرگ فیل‌ها، قوها و... وجود دارد، می‌اندازد. شخصیت منفور داستان، جمشید پسر ارباب است؛ همو که به خود اجازه می‌دهد محض تفریح قرقی‌ها و لک‌ها را بکشد. او گمان می‌برد چون لانه قرقی‌ها در باغ آنان است، پس او مالک آنهاست. شکور که نیمه شب به همراه مادرش پرند را به لانه‌اش رسانده اینگونه با او وداع می‌کند: «خدا بزرگ است مونس! بالاخره انتقام تو و مادرت و آن حاجی لک‌لک را از جمشید و ارباب می‌گیرم...»

در «افسانه اصلان» نیز گرچه ظاهراً ساختاری افسانه‌ای و غیرواقعی حکم فرم است، اما باز حیوانات حضور دارند. اصلان هم چوپان و روستایی است. او هم با بز و سگ و گوسفند زندگی می‌کند، اصلان این قهرمان افسانه‌ای چنان نمی‌نوازد که علاوه بر عقاب‌ها، کبک‌ها، مورچه‌ها، کفشدوزک‌ها، خرسها، و گرازها، حتی گرگ‌ها و روباه‌ها هم از صدای نای او لذت می‌برند. او به خاطر نجات دادن جوجه کبوترها از خطر مار، از سوی طبیعت یاری می‌شود و راه خود را می‌یابد.

در «یک مشت نقل رنگی» گاو و بزغاله حضور دارند و دخترک قهرمان داستان با همراهی گاوها و حتی با کمک بزغاله - که بر دسته خیشی می‌نشیند - می‌تواند زمین را شخم بزند.

در «یک دنیا پروانه» کودک دلبستگی عمیقی به پروانه دارد و وقتی پروانه بر اثر بیماری می‌میرد و باغچه خراب می‌شود، افسرده می‌شود، اما «یک دنیا پروانه» به سراغ او می‌آید تا جای خالی دوست از دست رفتنش را پر کند، می‌بینیم که فردی نه تنها انقلاب را در ارتباط با محیط زیست معنا می‌کند (سیاه چمن و آشیانه در مه)، بلکه جنگ و دشمن را نیز عامل مخرب محیط زیست می‌بیند.

در «گلپهار و گنجشک» همچون داستان قبل، اهمیت حیوانات بدان حد است که به عنوان داستان نیز راه یابند. مونس و همدم گلپهار بره اوست که در همه داستان‌ها در کنار او حضور دارد. آنها به جوجه گنجشکی برمی‌خورند که «باد او را هل داده» و بر زمین انداخته و حالا «جیک جیک گریه می‌کند». گلپهار راضی نمی‌شود او را به همان حال

رها کند. او را داخل لانه‌اش می‌گذارد، اما خود بر زمین می‌افتد و مجروح می‌شود. بره می‌خواهد پدر و مادر گلپهار را خبر کند، اما از گرگ‌ها می‌ترسد. خانم گنجشک می‌خواهد چنین کند، اما او هم از تاریکی وحشت دارد. تا اینکه پدر و مادر گلپهار که نگران شده‌اند، او را می‌یابند و به خانه می‌برند. در «گلپهار و هزار چراغ روشن» بره گلپهار صاحب نام شده است. پایاخ، گلپهار به نجات بره و مادرش که گم شده‌اند می‌شتابد و با کمک کرم شب‌تاب و جغد آنها را از دست گرگ نجات می‌دهد.

در «آن شب بارانی» پدر لک‌لک مجروحی را به خانه می‌آورد. لک‌لک نمی‌تواند در طولیده، در انباری و در اتاق بماند و ناگهان پس از چند ساعت بر می‌زند و می‌رود. به تعبیری، انسان با تمام حسن نیت و کوشش خود نمی‌تواند مامنی پایدار برای او بسازد و او به دامان طبیعت باز می‌گردد. در این داستان نیز روح مدارا با حیوانات چون لک‌لک، گاوها و گوسفندان، مرغ و خروس و گریه تالو دارد و به آفرینش داستانی لطیف، ساده و گویا می‌انجامد.

در «خسته نباشی گلپهار» گلپهار و بره‌اش به «ننه گل‌صبا» که پیر و تنه‌است، قول داده‌اند که گندم‌هایش را درو کنند. گلپهار مشغول کار می‌شود و به همین دلیل با جوجه‌ها، ملخ‌ها و مورچه‌ها هم‌بازی نمی‌شود. اما از خستگی به خواب می‌رود و وقتی بر می‌خیزد می‌بیند که مورچه‌ها و ملخ‌ها مزرعه را درو کرده‌اند و در صفتی منظم و طولانی هر یک شاخه‌ای را به دهان گرفته و می‌برند.

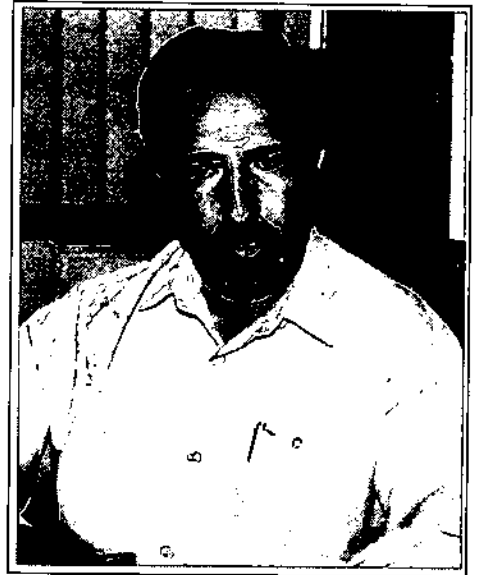
در «گلپهار مهربان» نیز او برای کمک به «ننه گل‌صبا» که بیمار است، به خانقش می‌رود. چراغ رابری افروزد و برای دوشیدن گاو به طولیده می‌رود. او ابتدا از گاو می‌ترسد، اما بعد با او دوست می‌شود و می‌تواند آن را بدوشد. سپس برای ننه شیربرنج می‌یزد.

در داستان «ماتان» حتی نام داستان، نام یک سگ است. موضوع اصلی این قصه نیز حیوانات هستند و قهرمان داستان که گاوهایش را گم کرده، می‌داند که بدون گاوها «بیچاره می‌شوند». اما ماتان او را از این بیچارگی نجات می‌دهد و گله را پیدا می‌کند. سگ، گاو میش، الاغ، مرغ ماهیخوار و کبک در این داستان حضور دارند.

در «شاخه درخت سیب» هم گوساله، گنجشک و کلاغ دیده می‌شوند. گوساله با پسر شهری قهر می‌کند و در آخر داستان او را می‌بخشد. اینجا نیز صحبت از حقوق حیوانات است: نباید بر پشت گوساله سوار شد!

و در «گوساله قربان» باز نام یک حیوان برای عنوان داستان برگزیده شده. گوساله در این قصه حکم محبوب پسرک چوپان را دارد و کشمکش داستانی بر سر نجات گوساله از چنگال گرگ‌ها است. مشکل از آنجا آغاز می‌شود که انسان جاهل، زیاده خواهی و طغیان می‌کند و به فکر استفاده نادرست از طبیعت و حیوان می‌افتد. و همین محبوبش را که گوساله اوست به خطر می‌افکند. «آلش» سگ گله در این داستان رقیفی مثالی برای پسر چوپان است.

حال بر می‌گردیم به آن پرسش ابتدایی. قصه‌های روستایی فردی را چه باید نامید؟ این داستان‌ها افسانه‌ای و اسطوره‌ای نیستند، تخیل محض رومانیک نیز نیستند؛ با این حال نمی‌توان آنها را کاملاً واقع‌گرا دانست. چرا که بسیاری از آرزوهای فردی درباره روستا، هنوز محقق نشده



**بیشتر قهرمانان داستان های فردی، دختران هستند.**  
**در آثار این نویسنده، زنان روستایی حاشیه نشین، منفعل و مظلوم نیستند**

**در تمام آثار فردی، نوعی تقدیس و تکریم طبیعت به چشم می خورد**

است. اگر در میان تقسیم بندی های گونه های ادبی جستجو کنیم به گونه ای جدید بر می خوریم که از سویی ریشه در جامعه شناسی دارد و از سویی برگ وباری در ادبیات. پس از جنگ جهانی دوم واژه جدیدی به علوم سیاسی و جامعه شناسی راه یافت که مخاطبان کشورهای جهان سوم بودند. «توسعه» (development) به مرور از علوم سیاسی و علوم اجتماعی، پا فراتر گذاشت و به ارتباطات (رسانه ها و مطبوعات)، هنر و ادبیات راه یافت. «ادبیات توسعه» مؤلفه هایی دارد که با مؤلفه های قصه های روستایی فردی قرابت چشمگیری دارد. گرچه احتمال می رود این شباهت ها به عمد و آگاهانه نبوده باشد، اما این چیزی از ارزش اجتماعی قصه های فردی نمی کاهد. چرا که آن را از نوشته های تصنعی و تبلیغی صرف خارج ساخته و به نمونه هایی خودجوش و درونزا از ادبیات توسعه برای کودکان بدل می کند.

البته تئوری های مختلف توسعه چندان در کشورهای جهان سوم موفق نبود. تا آنکه از دهه ۱۹۷۰ دانشمندان به غفلت خود از بعد فرهنگی جوامع سنتی پی بردند و اظهار داشتند برنامه ریزی های توسعه و ادبیات توسعه الزاما باید مبتنی به زیر ساخت های فرهنگی هر جامعه باشد. (برای مثال گزارش مکبراید به یونسکو و تئوری دنیس مک کوئل) تئوری های جدید توسعه که این بار از دل کشورهای در حال توسعه جوشیده اند، بیش از هر چیز به متغیرهای فرهنگی توجه می کنند و می دانند که «اولین شرط توسعه به عزت نفس رسیدن یک ملت و خودباوری است»<sup>(۱)</sup> و این همان چیزی است که به وضوح در قصه های روستایی فردی می بینیم. تقدس طبیعت که آثار فردی مشحون از آن است، فراتر از توجه به محیط زیست در تئوری های توسعه غربی است و کاملا برخاسته از فرهنگ جوامع شرقی است.

رابطه انسان و حیوان در قصه های فردی نیز فراتر از ادراک انجمن های حمایت از حیوانات در غرب است و مبتنی بر باور آگاهانه بودن نظام هستی و تسری این آگاهی در جزء جزء هستی است. حیوانات در قصه های فردی نه موجوداتی فاقد احساسی اند و نه چون یاورانسان های تک و به بن بست رسیده غرب، تنها مونس و قبیله آمال انسان. حیوانات در این قصه ها جزئی آگاه از کل آگاهی به نام هستی اند. لذا اگر گاوی با نگاه خود از چوپان تشکر کند (گوساله قربان) و یا حشرات به خدمت انسان آگاه در آیند (خسته نباشی گلپهار) پذیرفتنی است. لذا جایگاه حیوانات در این قصه ها به هیچ روی با باورهای مذهبی ملل شرق سازگار نیست و کودکان روستایی می دانند که نباید سگ را بغل کنند و نباید موی سگ بر لباس هایشان بچسبد. (ماتان) مذهب نیز در تصویری که نویسنده از یک روستای توسعه یافته و یا در روند توسعه ارائه می کند، حضوری جاری دارد. پیدا شدن گله گمشده، با صدای دلنشین اذان پیوند می خورد (ماتان) چه برای ذبح گوسفندان (سیاه چمن) و چه برای غرس نهال (شاخه درخت سیب) بسم... گفته می شود و آرام بخش ترین عنصر روستا چراغ های روشن مسجد، هنگام بازگشت از کار روزانه است (ماتان)، مادر مهربان روستایی نماز می خواند (آشیانه در مه) و نوجوان روستایی برای پیروزی در کشتی «یا علی» می گوید (شاخه درخت سیب).

تلقی فردی از حقوق کودک با کنوانسیون های غربی

مقاوت است. جامعه شرقی این را که کودک و نوجوان تا هجده سالگی کار نکنند، نمی پسندد و آن را متناسب با اهداف نظام سرمایه داری و مصرف مدار غرب می داند. لذا کودکان روستایی، دختر و پسر در عین سلامت و منزلت کار می کنند. حتی دختران خردسال درو می کنند، گاو می دوشند و غذا می پزند. در تصور نویسنده از روستای توسعه یافته، سالمندان به خانه های سالمندان نمی روند، بلکه مطابق نظام سنتی روستا در کمال حرمت و منزلت، در خانه خویش می مانند. (گلپهار مهربان و خسته نباشی گلپهار)

زن نیز در چنین جامعه ای، از مقامی فراتر از یک تولیدکننده اقتصادی و یک عنصر اجتماعی که مثلا حق رای یا امکان حضور در جامعه دارد، برخوردار است. او تصویری کامل از وجهه مثبت ما در مثالی در صورتهای مثالی یونگ است. نمونه رحمت، احساس، باروری، پناه و فرزندی که رفتی روحانی دارد. یک مشت نقل رنگی و یک دنیا پروانه، با بازگشت کودک به سوی مادر برای بازگو کردن حوادث پایان می یابد. در یک دنیا پروانه، این مادر است که در هر لحظه خطر، کودک را پناه می دهد. در گلپهار و گنجشک، مادر به نجات کودک می شتابد و کودک با پیوستن به او به آرامش می رسد. در آشیانه در مه، مادر مرجع اصلی نوجوان است و اوست که پایه پای او در اقدام قهرمانانه نوجوان همراه ویاور است و احساس او را درک می کند. در افسانه اصلان، انگیزه سفر قهرمان، یافتن مادر است. در این داستان ها حتی حیوانات مادر، منزلتی رفیع دارند. جوجه قرقی با مرگ مادرش بی پناه می شود، گوسفند ماده از برماش در برابر گرگ ها دفاع می کند، گنجشک ماده برای نجات جوجه اش دست به دامان گلپهار می شود و گاو ماده برای حفاظت از گوساله اش در برابر گرگ ها می ایستد و به خاطر نجات فرزندش، از چوپان تشکر می کند و بچه ها را به سبب آزار گوساله سرزنش می کند. مادر و زمین (طبیعت) همچون باورهای اسطوره شناسانه و کهن الگوها، دو روی یک سکه اند و هر دو از شان و حرمت قداست آمیزی برخوردارند. گلپهار و کودکان روستایی بی اندازه به زاینده، پرورنده و مادر خود یعنی زمین و طبیعت عشق می ورزند.

**پانویس ها:**

۱. طبقه بندی قصه های ایرانی، اولریش مارزلفه کیاکاوس جهاننداری، سروش، ۱۳۷۱
۲. رمان زمین: ادبیات داستانی، جمال میرصادقی، نشر ماهور، ص ۴۵۹ رمان زمین: رمان چیست، محسن سلیمانی، نشر نی، ص ۳۹ رمان زمین: واژه نامه هنر داستان نویسی، جمال میرصادقی، میمنت میرصادقی، کتاب مهناز، ص ۱۳۹
۳. برگرفته از سخنرانی دکتر مهدی محبیان ران: «فرهنگ نگاری توسعه» مرکز مطالعه و تحقیقات رسانه ها، دوره تخصصی ویژه مطبوعات کودک و نوجوان